

تاریخ یمینی: یمینی منسوب به «یمین» مأخوذ از لقب سلطان محمود غزنوی که «یمین الدوله» بوده است. این تاریخ را که بیهقی دربارهٔ دوران سلطان محمود نگاشته و آن را «مقامات محمودی» نیز نامیده است مانند قسمت اعظم تاریخ مسعودی (تاریخ بیهقی فعلی) از بین رفته است.

تازی: تازی، تاجیک، تاجیک، تاژ، تاز، طایی، تازیک، تازیک منسوب به قبیلهٔ «طی» (در پهلوی تازیک): عرب، عربی، زبان عربی، اسب عربی.

تازیگان: جمع کلمهٔ تازیک، غیر عرب و ترک، نسل ایرانی و فارسی زبان.

تاش: حسام الدوله، ابوالعباس تاش، حاکم و سپهسالار خراسان در زمان امیر نوح بن منصور درگذشته به سال ۳۷۷ یا ۳۷۸ هـ در گرگان.

تاش (وکیل در): از لحاظ دستوری، «تاش» عطف بیان یا بَدَل «وکیل در» است، او وکیل در آلتونتاش بود (در زمان سلطان محمود غزنوی).

تاش فزاش: (سپاه سالار) حاجب سلطان مسعود غزنوی بود و به حکمرانی اصفهان و گرگان و طبرستان رسید.

تاش ماهروی: (سپاه سالار خوارزمشاه) از امرای غزنوی بود که در جنگ علی تکین کشته شد. تبتیان: رک: آل تبتیان.

تخارستان: (به ضم یا فتح اول) سرزمین تخارها. ولایتی بوده است در سمت شرقی بلخ. تخارها: طایفه‌یی از ایرانیان بودند که در قرون قدیمه و قبل از مهاجمات هونها و ترکان آلتایی به ماوراءالنهر در حدود مرزهای ایران و تبت ساکن بودند.

ترک: نقیض تازیک باشد و گویند ترکان از اولاد یافت بن نوح‌اند.

ترکچهٔ حاجب: از حاجبان سلطان مسعود.

ترکمان: لقب طایفه‌یی است از ترکان. گویند این طایفه از اولاد یافت بن نوح نیستند.

ترمذ: شهری است در ساحل جیحون.

تزنک: شهری است در ناحیهٔ بُست.

تگران: (به فتح یا ضم اول و تشدید کاف) به معنای رؤسای هندی که متصدی و مقاطعه‌کار خراج و باج آنجا بوده‌اند می‌باشد.

تگین آباد: در غرب قندهار کنونی بین مجرای ارغنداب و هلمند واقع بود.

تگین جامه‌دار: جامه‌دار امیر عراق معزالدوله که پس از چندی به سالاری لشکر رسید.

تگین جیلمی: از سواران مبارز و دلیر امیر مسعود و رئیس غلامان کاخ سلطنتی.

تگین سقلایی: از حاجبان امیر مسعود.

تلک هندو: از سران لشکر محمود و مسعود.

تمک هندوی: از سران لشکر مسعود.

تور: ولایتی که فریدون به تور داد و به نام او توران موسوم شده... و توران غیر از ترکستان بوده و

در قدیم الایام آن ولایت را پارسیان، دهستان و ایرانشهر می خوانده‌اند.

تون: شهری است در خراسان که اکنون آن را فردوس خوانند.

تونش، قونش: سپاه سالار علی تگین.

ث

ثابت بن قزّه: یکی از مردم حرّان، استاد علم حساب و هندسه و نجوم و منطق در قرن سوم

(متولد ۲۲۱. متوفی ۲۸۸هـ) وی از مترجمان کتب علمی یونانی به زبان عربی است.

ج

جالقان: شهری از شهرهای سیستان از نواحی بُست.

جالینوس: معرّب گالینوس. از اطّباء بزرگ که در عصر خویش بزرگترین حکیم زمان بود.

جامع سفیان: جامع سفیان ثوری نام کتابی است که در فقه ضرب‌المثل است.

جبال: مُراد بلاد الجبل یا عراق عجم (ناحیه کوهستانی مرکز ایران) است.

جبال خوارزم: قسمت کوهستانی خوارزم.

جبال هرات: مُراد قسمت کوهستانی هرات است.

جَتان: قومی فرومایه و صحرائشین در هندوستان.

جُرجان: گرگان، شهری از دارالملک استرآباد.

چرم: شهری از نواحی بدخشان.

جعفر برمکی: جعفر، فرزند یحیی بن خالد برمکی است. یحیی در رساندن هارون‌الرشید

به خلافت بسیار فداکاری کرد و به وزارت هارون رسید. فرزندانش فضل و جعفر و محمد و

موسی، بیشتر کارها را از دست خلیفه گرفتند هارون از افزایش قدرت برامکه سخت

به وحشت افتاد و در سال ۱۸۷ جعفر را کشت و پدر و برادران او را به زندان انداخت.

جُغرات: نام یکی از طوایف ترک و نام دهی از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور.

جفراق: (جفراق) ظاهراً اسم محلی یا طایفه‌یی است در نزدیک خوارزم.

جَند: مقرّ حکومت شاه ملک که تا خوارزم ده روز فاصله داشت.

جَنکی: لغت هندی است. گویا او از طرف محمود غزنوی نگهبان قلعه کالنجر در کشمیر بوده است.

جنگل آباد: (جنگل ایاز، چنگل باز، جنگل آباد، جنگل ایاز، جیکل آباد، جنگل آباد) این کلمه که به صورتهای مختلف ذکر شده گویا محلی در حوالی تگین آباد و کوروالشت بوده است. جیحون: نهر بلخ که به خوارزم منتهی می شود. جیلیم: نهر بزرگی مابین پیشاور و لاهور که از وسط شهر کشمیر می گذرد.

چ

چاشت خوران: منزلگاهی میان راه گرگان و ری. چشت: قریه یی در حدود هرات، پنجمین منزل از هرات. چشم شیرخان: ظاهراً همان است که امروز آنجا را چشمه شیرین می گویند (نزدیک سعدآباد که در زاب مشهود است). چغاتیان: ناحیتی است در مغرب ماوراءالنهر. چوگانی: ناحیه یی است در راه ولوالج (بروزن در خارج) که ولوالج شهری نزدیک بلخ بوده است.

ح

حاجب اریارق: از بزرگان عهد سلطان محمود و مسعود. حاجب آلتونتاش: رک: آلتونتاش. حاجب بدر: بدر حاجب یکی از حاجبان سلطان مسعود بود. حاجب بکتگین: از حاجبان عهد سلطان محمود. حاجب بونصر: از حُجَّاب بزرگ سلطان مسعود. حاجب جامه دار: یارق تغمش، یکی از حاجبان و سالاران مسعود. حاجب چابک: یکی از غلامان سرای محمود که بعداً حاجب سلطان مسعود شد. حاجب هلی قریب: علی بن ایل ارسلان، پیشکار امیر محمد بود که پس از حادثهٔ تکیاناباد نیز زمام کارها را در دست داشت. حاجب غازی: (آسفتگین)، حاجب کبیر محمود. حاجب شباشی: از حاجبان بزرگ زمان سلطان مسعود. حاجب کبیر: لقب خورازمشاه آلتونتاش. رک: آلتونتاش. حاجی سقا: حاجی نامی که سمت سقایی در درگاه سلطان مسعود داشت. حاکم بونصر مطوهی زوزنی: قاضی لشکر در زمان مسعود غزنوی. حجاج یوسف: حجاج بن یوسف ثقفی، سردار خونریز و ستمکار عبدالملک، والی عراقین که

عبدالله بن زبیر را در محاصره مکه در سال ۷۳ هجری در ضمن جنگ به قتل رسانید. نام او در بی‌رحمی و سفاکی مثل است.

حزّه خُتلی: لقب خواهر سلطان محمود و عمّه مسعود و محمد غزنوی. زنی مدبّر و کاردان که در به سلطنت رسیدن مسعود نقش مهمی داشته است.

حزّه زینب: ظاهراً خواهر دیگر محمود سبکتکین و نامزد بغراتگین بوده است.

حزّه کالجی: دختر سبکتکین و خواهر سلطان محمود و همسر امیر ابوالعباس خوارزمشاه.

حزّه گوهر: دختر سلطان مسعود که او را برای احمد پسر محمد (برادر سلطان مسعود) خواستگاری کردند.

حسان ثابت: حسان بن ثابت، شاعر معروف و مدّاح پیغمبر (ص) در گذشته به سال ۴۰ یا ۵۰ یا ۵۶۴.

حسن: (پسر امیر فریغون). ابوالحارث فریغون، امیر گوزگانان در زمان سبکتکین و سلطان محمود غزنوی است که پدر زن سلطان محمود بوده است.

حسن: (حاجب خواجه احمد حسن) از حاجبان خواجه احمد حسن میمندی که پیغام خواجه را به احمد ینالتگین ابلاغ کرد.

حسن: (کدخدای امیر محمد) پیشکار امیر محمد پسر محمود و برادر مسعود غزنوی.

حسن: کمرکش (شاید سپرکش) حاجب شباشی.

حسن بومکی: از فقیهان زمان مسعود.

حسن بن سهل: وزیر مأمون که مأمون او را پس از کشتن فضل به وزارت گماشت.

حسن سپاهانی: در درگاه سلطان محمود، شغل ساریانی داشت و پس از چندی به مقام رسولی رسید.

حسن سلیمان: حسن بن سلیمان، شحنة ری از طرف سلطان مسعود.

حسن عبیدالله: صاحب برید (رئیس دستگاه چاپار و رساندن اخبار) مسعود در غزنین بود.

حسن محدّث: رسول و قصّه‌گوی منوچهر قابوس حاکم گرگان و طبرستان.

حسن مهران: نام این شخص به اعتبار زوجه‌اش (دختر ابوالفضل بُستی) تنها یک بار در تاریخ بیهقی آمده است.

حسنک: ابوعلی حسن بن محمد المیکالی معروف به امیرحسنک. در زمان سلطان محمود ابتدا به ریاست نیشابور رسید و چون کفایت او آشکار شد کارهای دیوان غزنین به وی ارجاع گردید و به وزارت رسید. عاقبت در بین سال‌های ۴۲۱ و ۴۲۲ در بلخ به تحریک و اغراء بوسهل زوزنی و به دستور مسعود غزنوی مصلوب شد. شاعران عصر محمود از جمله فرخی، او را ستوده‌اند.

حنین: نام محلی بین طائف و مکه مکرمه. غزوه حنین در این مکان به وقوع پیوست.
 حشیره: محله بزرگی در نیشابور قدیم بوده است.
 حمیدیان: جمع حمیدی. صفت نسبی از حمید مأخوذ از لقب امیرحمید ابو محمد نوح بن نصر سامانی (۳۳۱-۳۴۳).
 حمص: شهری است در شام، بزرگ و خرم و آبادان.
 خلوان: شهری بزرگ و پر نعمت که در حدود شهر بغداد بوده است.
 حطیبه: شاعری است از قبیله قیس. متوفی به سال ۵۳۰.
 حصار گرد: رک: آب بر کرد.
 حصار دندانقان: دندانقان، از شهرهای مرو شاهجان در راه سرخس.
 حشم گرد: جایی مابین بغلان و ولوالج.
 حسین میکائیل: خواجه عمید ابو عبدالله الحسین بن میکائیل. نام صحیح او ابو الفضل حسن است از محتشمان زمان سلطان مسعود.
 حسین وکیل: رک: حسین میکائیل.
 حسین عبدالله: (دبیر) در روزگار سلطان ابوالمظفر ابراهیم (نهمین پادشاه غزنوی ۴۵۱-۴۹۲) - برادر فرخزاد فرزند سلطان مسعود) به ریاست اداره و دستگاه چاپار برای مدت دو سال منصوب شده بود.
 حسین بن المصعب: پدر طاهر ذوالیمینین.
 حسین (سالار حاجیان): رسول القادر بالله که حامل خلعت و عهدنامه و درفش برای سلطان محمود بود او در ضمن لقب ریاست کاروان حاجیان و امیرالحاج را داشت.

خ

خار مرغ: ناحیه‌یی بوده است که بدانجا سلاطین شکار می‌کرده‌اند و از گفتار بیهقی استنباط می‌شود که این شکارگاه نزدیک غزنین بوده است.
 خاکستر: ریاط خاکستر، نام محلی است در خراسان، محلی در پایین ولایت شهر مشهد در سر راه هرات و سرخس.
 خالنجوی: نام موضعی بوده است بر سه فرسنگی نیشابور که امروز آن را «کلنجو» می‌گویند.
 خانیات: نام سلسله‌یی از سلاطین ترک که پیش از مغول بر ترکستان شرقی حکم می‌رانده‌اند. این طایفه به اسامی خاقانیه، ایلک خانیه، خانیان و آل افراسیاب نیز شهرت داشته‌اند.
 ختلان: نام ولایتی است از مضافات بدخشان که به کولاب اشتهار دارد و گویند مردم آنجا خوش

صورتند و اسب خوب نیز از آنجا آورند.

خُتْلُغ پَدْرِي: قُتْلُغ پَدْرِي، غلام سبکتکین و خدمتگزار و هوادار سلطان محمود. مدتی در سمت کوتوال و نگاهبان قلعه ترمذ انجام وظیفه می‌کرد.

خُتْن اسفزار: چمن اسفزار، شکارگاه شیران.

خداوند ماضی: سلطان محمود غزنوی.

خروار و خار مرغ: دو شکارگاه در نزدیکیهای غزنه بوده است.

خسرو (قاضی): قاضی خسرو که تا سال ۴۲۲ هجری، مشرف دربار غزنویان بود.

خشک رود: رودی که هرات را سیراب می‌کند و آنجا را در می‌نوردد تا به فوشنج برسد و سپس از آنجا به سوی سرخس سرازیر می‌شود.

خِفْجَان: قَبْجاق، خَفْجاق، قَفْجاق، قَبْجاق. نام طایفه‌یی از طوایف ترک.

خَلْج: نام قبیله‌یی ترک که در حدود قرن چهارم در حوالی سیستان می‌زیسته‌اند.

خَلْف: مُراد خلف بن احمد، آخرین امیر معروف خاندان صقاری است که در سال ۳۹۳ پس از سه سال زد و خورد تسلیم سلطان محمود شد.

خلف (معمد معروف ربیع): شخص مورد اعتماد ربیع (کدخدا و پیشکار حاجب بزرگ شباشی) بود.

خَلْقَانِي: محل یا میدانی بوده است در شهر غزنین.

خَلْم خَلْم: واقع در خراسان، میان بلخ و تخارستان.

خلیل داوود: یکی از شرابخواران مشهور زمان مسعود غزنوی.

خمار تاش شرابی: یکی از سرغوغاها و فتنه‌انگیزان در فتح خوارزم.

خمارتگین ترشک: سالار و حاجب سرای مسعود که مردی ساده لوح بود و از طرفداران سلطان محمود (محمودیان) بود.

خمارتگین قرآن خوان: مقدم غلامان نوشتگین خاصه.

خندان: پسر خوارزمشاه. نگاه کنید به اسمعیل خندان.

خوانین: ناحیتی است از منطقه غور متصل به بُست و زمین داور.

خواجه ابوالفضل دبیر: رک: ابوالفضل بیهقی نویسنده تاریخ بیهقی.

خواجه اسماعیل: از کسان امیریوسف که پس از درگذشت او رنجهای بسیار کشید در روزگار امیر مودود معروف و مشهور شد.

خوارری: نام ولایتی است در حوالی ری.

خوارزم: نام ناحیتی در سفلی جیحون که از ایام بسیار قدیم مهد آریا بوده است. خوارزم در

اوایل قرون وسطی، دو کرسی (مرکز) داشت یکی در جانب باختری یعنی در جانب ایرانی رود جیحون موسوم به جرجانیه یا ازگنج و دیگری در جانب خاوری یعنی جانب ترکی آن رود موسوم به کاث.

خوارزمشاه: ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه (۳۹۹-۴۰۷) پادشاهی هنرپرور بود که بنا به درخواست سلطان محمود، خطبه به نام او کرد و به همین سبب امرای دولت، کمر به قتل او بستند. سلطان محمود حژه کالجی دختر سبکتکین را به زنی به وی داد. ابوریحان بیرونی هفت سال در خدمت این سلطان بود و چند کتاب از تألیفات خود را به نام او کرد و با درگذشت او دولت مأمونیان برافتاد.

خوارزمشاه: آلتونتاش، حکمران خوارزم به زمان سلطان محمود و اوایل حکومت مسعود غزنوی.

خواف: از بخشهای پنجگانه تربت حیدریه که در جنوب خاوری آن شهرستان واقع است. خوجان: خبوشان، خوشان، خوچان. شهرکی از خراسان حومه نیشابور. خیار: شهری است در مرز میان غزنه و هرات.

۵

دابلیم: نام راجه هند، مردی بسیار دانا که قصه‌های کليلة و دمنه از اوست.

دارا: داریوش سوم که به دست اسکندر کشته شد.

دارابن قابوس: فرزند قابوس و شمشیر پادشاه معروف آل زیار که پس از درگذشت پدرش به خدمت امیران سامانی درآمد.

دارزنگی: شهرکی در ماوراءالنهر.

داوود (سلجوقی): از وفاداران و چاکران خلیفه عباسی هارون الرشید. ترکمان سلجوقی.

داوود میمندی: یکی از اعیان و ندیمان زمان سلطان مسعود غزنوی.

دبوسی: دهی از اعمال سغد.

دَر آهنین: محلی بوده است که جغرافی نویسان عرب «باب الحدید» گفته‌اند و یکی از موارد این نام دروازه بخارا در سمرقند بوده است.

در بُستیان: دروازه اهل بُست.

در بند روم: نواحی آسیای صغیر و بخش آناتولی است که کوهستانی است.

در بند شکورد: کلمه «دریند» به معنی راه تنگ در کوه و گذرگاه است که به معانی دیگر هم آمده است. معنای «شکورد» روشن نیست.

درِ عبدالاعلی: دروازه عبدالاعلی در شهر بلخ.
 درغان: فرغان، زرغان، شهری در حوالی سمرقند.
 درمیش بت: گویا لقب شاهزادگان کوشانی است به معنی دوست دارنده بت و پرستنده آن.
 درّه دینار: نام محلی در کوه میان خراسان و گرگان.
 درّه زیرقان: نام محلی در حوالی کابل.
 درّه سکاوند: نام قریه‌یی به روستای غزنین و معرب آن «ساوند» است.
 درّه سنکوی: در حوالی بدخشان.
 درّه شومان: قلعه شومان در قسمت علیای رود قبادیان و باختر پل سنگی شهر واشجرد و در جنوب آن قلعه بزرگ شومان واقع بوده است.
 درّه گز: دره جز، ولایت نسا، درّه گز بلخ، ولایتی در خراسان در شمال کوه‌های هزار مسجد.
 دریای آبسکون: دریای خزر، دریای مازندران، بحیره جرجانیه، دریای هشرخان آق دریا، دریای جیلان، دریای گیلان، دریای خراسان، دریای گرگان، دریای جرجان، دریای کاسپین، دریای قزوین، دریای خزر، دریای خزران.
 دشت حوران؟ جورانه؟: دشتی میان کابل و پروان.
 دشت خدابان: از نواحی هرات.
 دشت رخا مرغ: شکارگاهی در اطراف غزنین که معمولاً سلطان مسعود برای شکار بدانجا می‌رفت زیرا انواع شکار در آن دشت موجود بود.
 دشت شاه‌بهار: شاه‌بهار به معنی «معبد شاهی» است و به این نام در افغانستان قدیم، معابد فراوان موجود بود و از آن جمله دشتی وسیع در نزدیکیهای غزنه به این نام بود که شاید وقتی معبد شاهی هم در آن وجود داشت، اکنون این نام به شکل «شیبار» در جنوب غربی غزنه به دشتی باقی مانده است...
 دشت کرد: به صورت «دشت کتر» هم گفته شده که به این صورت صحیح‌تر است که در شعر فرخی هم آمده:
 ز بت پرستان چندان بکشت و چندان بست که کشته بود و گرفته ز خانیان به کتر
 دشت لکان: این کلمه در تمام چاپهای بیهقی «لنگان» ذکر شده اما در شعری از فرخی «دشت لکان» آمده است که صحیح این است:
 منظر عالی شه بنمود از بالای دژ کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لکان
 دقتی: ابومنصور محمدبن احمد، از شاعران بزرگ ایرانی در قرن چهارم هجری که پیش از فردوسی، نظم شاهنامه را آغاز کرد و پس از سرودن هزار بیت به دست غلام خود کشته شد و

فردوسی با رعایت حق تقدم او، هزار بیت سروده وی را در شاهنامه خود آورد و کار او را به کمال و تمام رساند. فوت بیهقی در حدود ۳۶۷ تا ۳۷۰ هـ. بوده است.

دنبور: دنبور، نام شهری است به هندوستان.

دندانقان: شهرکی بوده است میان سرخس و مرو که در آنجا جنگی میان مسعود غزنوی و سلاجقه روی داد و مسعود شکست خورد.

دولاب: نام قریه‌یی از قریه‌های ری در مشرق تهران که امروز نیز به همین نام معروف است.

دهستان: شهری در طبرستان که اکنون استرآباد گویند.

ده سرخ: دهی است از دهستان چولایی خانه، بخش حومه شهرستان مشهد.

دهقان: معرب دهگان. ایرانی اصیل و صاحب ملک و زمین اعم از ده‌نشین و شهرنشین.

دیلم: دیلمان. نامی که به قسمت کوهستانی ولایت گیلان بین قسمت ساحل بحر خزر و قزوین اطلاق می‌شده است ولی با فتوحات دیلمیان بعضی از نواحی مجاور را نیز دربر گرفته است.

دیلمی محتشم: از رسولان گرگان که همراه عده‌یی از بزرگان و رسولان دیگر برای پیمان بستن با سلطان مسعود به بلخ رفت (۴۲۳ هـ).

دینار کوتاه: نام محلی بوده است نزدیک جیلم که نهر بزرگی بوده است مابین پیشاور و لاهور.

دیه بازرگانان: موضعی در حوالی سرخس و نزدیکی طلخاب (تلخاب) بوده است.

ذ

ذوالیمینین: طاهر ذوالیمینین از بزرگترین اعوان مأمون خلیفه عباسی که چون در جنگ با علی بن عیسی، با هر دو دست شمشیر زد. مأمون او را «ذوالیمینین» (دارای دو دست راست) لقب داد.

ذوالقلمین: علی بن سعید خواهرزاده فضل بن سهل که چون هم صاحب دیوان رسالت مأمون بود و هم دبیر حضرت رضا (ع) او را ذوالقلمین گفتند.

ذوالریاستین: فضل بن سهل سرخسی وزیر مأمون خلیفه عباسی که چون هم ریاست دیوان و هم ریاست لشکر داشت او را صاحب دو ریاست نام دادند.

ر

رازیان: اهل ری و منظور دیلمیان حاکم بر ری بوده است.

رافع بن سیار: رافع بن لیث بن نصر سیار از بزرگان عهد هارون الرشید که از اطاعت هارون الرشید سرپیچید و خود ادعای خلافت کرد. هارون حاکم خراسان، علی بن عیسی را به سرکوبی او فرستاد ولی رافع بر او پیروز شد. هارون در سال ۱۹۲ به تن خویش به او روی آورد و حاکم

عراق را مأمور جنگ او ساخت. رافع در ۱۹۳ شکست خورد. بعداً در زمان مأمون به قتل رسید.

رافعیان: طرفداران رافع بن سیار یا وابستگان او.

راقتغمش: (جامه‌دار) سالاری که به امر امیرمسعود مأموریت یافت تا با چهار هزار سوار درگاهی و سه هزار پیاده به مکران تازد تا شتر عیسی مغرور عاصی را برگردد.
راون (طارکان): از توابع بلخ.

رباط: (به ضم ر) دهی در نزدیکی بهشهر، حوالی ساری.

رباط بزی: محلی نزدیک غزنین بوده است.

رباط جرمق: محلی بر راه اصفهان به نیشابور.

رباط ذوالقرنین: واقع در شهر کالف، کرانه چپ رود جیحون.

رباط رزن: ظاهراً کاروانسرای در روستای رزن در سیستان بوده است.

رباط شیرتر: جایی بعد از ادرسکن و اسفزار و فراه بوده است.

رباط کروان: شهری است بر سرحد گوزگانان.

رباط کندی: ناحیه‌یی حدود جلال‌آباد بر راه قدیم کابل که هنوز هم به نام «کندی» باقی است.
رباط ماشه: از بلاد خوارزم.

رباط مالک علی میمون: واقع در ختلان نزدیک بدخشان.

رباط محمد سلطان: کاروانسرای بوده در حوالی غزنین نزدیک روستای سُکاوند.

رباط نمک: جایی است در نزدیکی رود جیحون واقع در خوارزم.

رتبیل: یکی از دودمانهای کوشانی. رتبیل لقب خاندان شاهان زابل بود که بر زابلستان و رنج و زمانی بر کابل حکومت داشتند و بودایی بودند و در سال ۵۲۵۸ هـ. به دست یعقوب لیث برافتادند.

رسوله: میدانی معروف در شهر غزنین بوده است.

رشید: برادر اسماعیل خندان و پسر خوارزمشاه آلتون‌تاش که به دستور امیرمسعود در غزنین بازداشت شد.

رشید: هارون‌الرشید، پنجمین خلیفه عباسی.

رود: رود اندرخی، دهی از حومه مشهد.

رودبار: ناحیه‌یی از بلخ.

رود جیلَم: رود بزرگی مابین پشاور و لاهور.

رود غزنین: رودی در غزنین.

رویان: شهر رویان که بزرگترین شهر جبال طبرستان به شمار می‌آمد.
ریحان خادم: گماشته امیر محمود و پیشخدمت خاص امیر مسعود در دوران صباوت.

ز

زابلستان: نام ولایت آباء و اجداد رستم.
زبیرقان: لقب حصین بن بدر صحابی.
زبیر عوام: زبیر بن عوام قرشی اسدی مکنی به ابو عبدالله از اصحاب پیامبر (ص) که به دست عمیر بن حرموز به قتل رسید.
زبیریان: طرفداران و وابستگان زبیر بن عوام.
زفر (فقیه): نعمان بن ثابت یکی از شاگردان ابوحنیفه.
زم: نام رودی در مرو.
زمین داور: ناحیه تاریخی میان سجستان و غور.
زنداقه: جمع زندیق (معرّب زندیک در زبان پهلوی) گروهی از مجوس که خدای را دو گویند یا قائل به نور و ظلمت‌اند یعنی نور مبدأ خیرات و ظلمت را مبدأ شرور دانند.
زوزن: شهری در خراسان مابین هرات و نیشاپور.
زیاد: زیاد بن ابیه پدر عبیدالله بن زیاد سردار بنی امیه که از جانب یزید در سال ۶۶۰ هـ. به امارت کوفه رسید و برای جنگ با حضرت امام حسین (ع) لشکر به کربلا فرستاد. زیاد بن ابیه به سال نخستین از هجرت متولد شد و به سال ۵۳ درگذشت. پدر او معلوم نیست.
زید بن علی: زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) مردی با جلالت قدر و با ورع و تقوی بود و نخستین کسی بود که برای انتزاع خلافت از بنی امیه پس از واقعه کربلا قیام کرد و در سال ۱۲۲ هـ. ق در جنگ به شهادت رسید.
زینب: دختر سلطان محمود، نامزد بغراتگین.
زینی: زینی علوی، از شاعران معاصر سلطان محمود غزنوی است.

س

ساتلمش: حاجب ارسلان (ارسلان حاجب) شهریان و داروغه بادغیس در زمان سلطنت مسعود و خزانه‌دار در روزگار امیر محمد.
سارغ شرابدار: کوتوال قلعه ننده (واقع در پنجاب) در زمانی که عبدالرزاق پسر بزرگ خواجه احمد حسن میمندی در آن قلعه بازداشت بود.

سالار طارم: حاکم و امیر منطقه طارم.
 ساوتگین خانی: از سالاران و فرماندهان لشکر خوارزم که به دستور امیرنصر بن سبکتکین برادر
 سلطان محمود، او را به دار آویختند.
 شباشی: رک: حاجب شباشی.

شباشی تگین: خویش و صاحب جیش ایلک خان که سمت حکومت خراسان را پیدا کرد.
 سبکتکین: ناصرالدین، مؤسس سلسله غزنوی، پدر سلطان محمود که ابتدا غلامی ترک بود و در
 دستگاه البتگین منزلت و مقام یافت و سرانجام خود امارت یافت.
 سپستزار: سنگ پستان، سپستان، یونجه زار. زمینی که در آن یونجه کاشته اند.
 سپنج: گویا جایی بوده است در جنوب باختری جاجرم سر راه بستان.
 ستاج: قریه‌یی در نزدیکی بلق و بلق ناحیه‌یی نزدیک غزنه.
 ستارآباد: استارآباد، استرآباد.

ستی: یکی از چهار پسر خوارزمشاه آلتوتناش. چهار پسر او: هارون، اسمعیل، ستی و رشید نام
 داشتند.

ستی: نام زرین مطربه، حاجبه سلطان مسعود.
 سدید لیث: وزیر عبدالملک بن نوح سامانی.
 مسدیدیان: جمع سدید، مأخوذ از لقب امیر سدید ابوصالح منصور بن نوح سامانی
 (۳۵۰-۳۶۶ ه. ق).

شدیف: سدید بن میمون از شاعران حجاز و اهل مکه.
 سرآسیا: (محلّه) از محلات غزنین که بیهقی خود ساکن این محلّه بوده است.
 سرای سنجد: ریاط سنجد، در جلگه مشهد، امروز دو سه محل به نام ریاط سنگ و ریاط سنجد
 هست که ظاهراً قابل انطباق است.

سرای عدنانی: باغ عدنانی. رک: باغ عدنانی.
 سرای محمدی: باغ امیرمحمد که برابر و روبروی باغ خاصه (باغ اختصاصی سلطان مسعود) در
 غزنین قرار داشت.

سرای نو: یکی از کاخهای سلطنتی غزنویان واقع در شهر غزنین.
 سعد سلمان: پدر مسعود سعد شاعر قرن پنجم و اوایل قرن ششم. سعد سلمان از اعیان دربار
 سلطان مسعود بود و مقام استیفا داشت.

سعید: (امیر) فرزند سلطان مسعود و وارث رسمی او که چون در ۴۳۰ ه. درگذشت. فرزند دیگر
 مسعود یعنی مودود به جای او ولیعهد شد.

سعید خاص: مسؤول املاک سلطنتی غزنویان در غزنین.

سعید صراف: کدخدای حاجب غازی.

سکمان: رک: آلتی سکمان.

سکین: نام سرگین دانی (جایگاه فضولات چهارپایان) در نزدیکی کوشک عدنانی.

سگری: سجزی، سیستانی، اهل سیستان و به قولی نام کوهی مابین کیچ و مکران.

سلامه: غلام احمد بن ابی دؤاد (قاضی مشهور و از امامان معتزله درگذشته به سال ۵۲۴۰هـ).

سلجوقیان: خاندانی ترک که از ۴۲۹هـ. ق تا ۷۰۰ قمری در آسیای غربی سلطنت کردند.

سلطان ماضی: امیر محمود بن سبکتکین، بزرگترین پادشاه سلسله غزنوی ملقب به یمین الدوله و

اولین پادشاهی که لقب سلطان گرفت.

سلمان فارسی: از مشاهیر صحابه پیامبر (ص) و از شخصیت‌های بزرگ اسلام که دهقان‌زاده‌یی از

ناحیه «جی» اصفهان بود نام فارسی و اصلی او ماهو یا روزبه است.

سلیمان ارسلان جاذب: مهتر و سردار گریختگان از نزد سلطان مسعود.

سلیمان (پسر امیر یوسف): پسر امیر یوسف که در سال ۴۲۲هـ همراه پدر به استقبال سلطان مسعود

شتافت.

سلیمان (فقیه): ابوبکر محمد بن محمد سلیمانی طوسی رسول القائم بالله در درگاه سلطان

مسعود.

سمنگان: شهری به فاصله دو روز راه از خلم.

سند: از ایالات غربی پاکستان که شهر کراچی در این ایالت واقع است.

سَنقَر: یکی از غلامان و سرداران امیر مسعود.

سَنکوی: وکیل در خواجه بونصر احمد.

سواد: ناحیه‌یی از بابل قدیم که در جنوب خطی که در تکریت (عراق) از دجله شروع می‌شود و

به سمت غرب می‌رود تا به فرات رسد واقع است.

سوری: رک: بوالفضل سوری.

سومنات: بت خانه‌یی در هند (گجرات) که سلطان محمود آن را خراب کرد کلمه «سومنات» از دو

جزء (سوم + نات) به معنی «صنمی نمونه قمر» ترکیب یافته است.

سهل عبدالملک: از غلام‌زادگان احمد میکائیل که به پیشکاری و مباشرت شاهزاده عبدالرزاق

(فرزند مسعود) رسید.

سیا بیروز: یکی از اعیان شهر غزنین و از ندیمان مسعود غزنوی.

سوند هرای: سپاه سالار هندوان در دربار محمود غزنوی.

سه پنج: چراگاهی در اطراف بُست،
سهل صعلوکی: یکی از اعیان شهر نیشابور،
سیاه کوه: جزیره‌یی در کنار شمالی دریای خزر و نیز نام کوهی است که از گیلان تا خراسان امتداد دارد.

سیاه گرد: قریه‌یی از روستای کمبراق (تابع هُور) در جنوب رود هرات،
سید زید: (نقیب علویان) از سادات علویان، نقیب مقامی پایین تر از ندیم و حاجب بوده،
سیمجوریان: نام خاندان معروف امرای قهستان و نیشابور که در خراسان به مقامات بزرگ رسیدند مؤسس این خاندان سیمجور دواتی است که ابتدا از خادمان اسماعیل بن احمد سامانی بود و بعد سردار شد.

ش

شادی آباد: محله‌یی در غزنین بوده است گویا طرب آباد دهلی به تقلید از این نام خوانده شده است.

شادیخ: نام دو جایگاه است: ۱- نام بوستانی بود از آن عبدالله طاهر در نیشابور، که سپس به صورت مقرّ امیران نیشابور درآمد و چون هزان نیشابور را ویران ساختند شادیخ شهر نیشابور گشت. ۲- دهکده‌یی است در بلخ.

شادیخ (نیشابور): نام شهر نیشابور است در زمان قدیم،
شارستان رتبیل: رک: رتبیل.

شاه خاتون: دختر قدرخان، خاقان ترک که به همسری سلطان مسعود درآمد.

شاه ملک: یکی از سران نامدار ترکان غز بود و از پیش با سلجوقیان دشمنی داشت. ازینرو به دستور سلطان مسعود بُنه ایشان را غارت می‌کرد.

شاهنشاهیان: لقب آل بویه، وابستگان به شاهنشاه، خلیفه بغداد عضدالدوله را به لقب شاهنشاه ملقب کرد و از آن پس به شاهان آل بویه شاهنشاه گفتند.

شبورقان: شهری نیکو از شهرهای جوزجان واقع در نزدیکی بلخ.

شبی: شخص معتمد و مباشر علی قریب در غزنین.

شجکاو: اسم محلی است در تاریخ بیهقی که سه بار ذکر شده. احتمال داده‌اند در اصل شش گاو بوده است.

شکارگاهای شیوان: احتمالاً در حدود شهرهای ادرسکن و اسفرار و فراه که از نواحی جنوبی هرات‌اند بوده است.

شکر خادم: رئیس غلامان سرای خوارزمشاه (آلتونتاش).
 شهر آگیم: یکی از مقدمان گرگان و از همراهان باکالیجار خال انوشیروان، پسر فلک‌المعالی
 منوچهر و نایب او در حکومت مازندران به روزگار خردسالی وی.
 شهریوش: پسر گوهرآگین شهریوش. ظاهراً از مخالفان مسعود و اطرافیان او بود.
 شیرج لیلی؟: کلمه مشکوک است شاید تصحیف کلمه دیگری باشد. یکی از بزرگان بلخ بوده
 است.

شیرنر: رک: رباط شیرنر.

شیروان غوری: از سرکردگان مسعود غزنوی بود و از مردم غور که مسعود در لشکرکشی به غور
 به روزگار پدر، او را با نواخت وصله و سپاه خویش آورد و فرماندهی داد.

ص

صابی: ابراهیم بن هلال مکنی به ابی اسحق از بزرگان کُتّاب و بلغای آنان است عضدالدوله
 ابواسحاق را مأمور تألیف کتابی در تاریخ خاندان دیلمی کرد و او به نوشتن کتاب «تاجی»
 پرداخت. صابی در ۳۸۴ در ۷۱ سالگی درگذشت.

صاحب: صاحب بن عبّاد نامش اسماعیل مکنی به ابوالقاسم و ملقب به صاحب و کافی الکفاة
 او نخستین وزیری است که لقب صاحب گرفت چون مصاحب ابن العمید بود. او از خاندان
 ایرانی بود که او را دیلمی و طالقانی دانسته‌اند. پدران او نیز از کُتّاب و ادبای عصر خود
 بوده‌اند.

صاحب حدیثان: اصحاب حدیث، مالک و شافعی و سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اصحاب و غیرهم.

صافی: خادم خاص سلطان محمود و مهتر ساقیان وی.

صخوری: مردی بسیار فاضل و ادب دوست و خوش سخن که در نامه نویسی استادی ماهر بود اما
 سخت بی ادب و بی نزاکت جلوه می‌کرد و بیهقی ماجرای او در تاریخ نقل کرده است.
 صفانیان: معرب چغانیان، سرزمینی در قسمت علیای آمودریا (جیحون).

صولی: محمد بن یحیی بن عبدالله مکنی به ابی بکر و معروف به «صولی» که از بزرگان ادب بود و
 دارای تألیفات متعدد. وی در شطرنج یگانه روزگار بود و به سال ۵۳۵۵. درگذشت.

صهیب: ابن سنان بن مالک مکنی به ابویحیی، از تیراندازان نامی عرب و از سابقان در اسلام است
 که در جنگ بدر و اُحُد و دیگر غزوات حاضر بود. به سبب زهد و پارسایی، مقام شامخی در
 بین متقدمان داشته است.

صهینی: رک: بونصر صهینی.

ط

طابران: یکی از دو شهر باستانی طوس و نوقان که مجموعاً طوس نامیده شدند. این شهر مولد شاعر بزرگ حکیم ابوالقاسم فردوسی است.

طارق بن عمرو: از یاران حجاج بن یوسف بود در جنگ با عبدالله زبیر.

طازم: ناحیه‌یی بزرگ در کوه‌های مشرف بر قزوین، طرف بلاد دیلم.

طالوت: نام پادشاهی عجمی که حق تعالی داوود را وارث مَلکَش فرمود.

طاهر دبیر: از خاصان مسعود غزنوی.

طاهر ذوالیمینین: رک: ذوالیمینین.

طاهر کرجی: یکی از کدخدایان و مهتران تاش سپهسالار (فرمانده لشکریان امیرمسعود برای گشودن سرزمین عراق).

طاهرکنده: وکیل و گماشته دربار بلکاتگین.

طاهر مستوفی: رئیس دیوان استیفاء سلطان محمود غزنوی که بعدها در زمان مردود به وزارت رسید.

طاهریان: یکی از سلسله‌های ایرانی که استقلال ایران را پس از تسلط اعراب بنیان نهادند و از ۲۰۵ تا ۲۵۹ در خراسان حکمرانی کردند. مؤسس این دولت، طاهر ذوالیمینین بود. این سلسله به دست یعقوب لیث صفاری منقرض شدند.

طبرستان: نام قوم قدیمی ساکن این ناحیه «تپور» بوده است که نام ناحیه شمالی ایران از همین نام مأخوذ است. ناحیه‌یی بزرگ از چالوس تا همیشه.

طبس: از بلوکات ولایت سبزوار خراسان، حدّ شمالی جوین، شرقی نیشابور.

طبسن: نام دو شهر در ایالت قهستان که هر دو را طبس نامیده‌اند یکی را طبس عناب و دیگری را طبس خرما می‌گفتند.

طراز: تراز، نام شهری در ترکستان، شعرا خویبان را بدان شهر نسبت کرده‌اند.

طغان خان: برادر علی تگین، یکی از امرای ترکستان به روزگار محمود غزنوی.

طغرل (سلجوقی): فرزند میکائیل بن سلجوق و برادر یبغو و داوود که هر سه از خلیفه عباسی اطاعت می‌کردند.

طغرل (کافر نعمت): طغرل العضدی، حاجب یوسف سبکتکین. وی غلام محمود و یوسف، پسران ناصرالدین بود.

طلخاب: تلخاب از توابع سرخس.

طوس: ناحیه‌یی در خراسان و اندزوی شهرکها است گفته‌اند این شهر را جمشید پیشدادی ساخت

و بعد از خرابی اش طوس نوذر آن را تجدید عمارت کرد و به نام خود موسوم ساخت.
 طویس: عیسی بن عبدالله مکنی به ابو عبدالنعیم که به شومی مشهور بود. درباره او نوشته اند: در شب وفات رسول اکرم (ص) در سال ۱۱ هجری متولد شد و در روز مرگ ابوبکر او را از شیر باز گرفتند و در روز قتل عمر به سن بلوغ رسید و در روز کشته شدن عثمان روز ازدواج او بود و در روز شهادت علی علیه السلام صاحب فرزند شد. طویس در سال ۹۲ هجری درگذشت.

ظ

ظفر: گویا نام یکی از سرداران مرو بوده است که امیر محمود با او روپرو شده است.

ع

عالی بن مظفر: خواجه ابوالفرج، شغل تفتیش و بازرسی کشور را در دولت سلطان ابوشجاع فرخزاد بن ناصرالدین داشت و مردی بوده است در فضل و عقل و علم و ادب یگانه روزگار. عار خواره: نام محلی بوده است در خوارزم نزدیک ریاط ماشه. عباسی: خطاب هارون الرشید به فضل ربیع (وزیر او پس از برمکیان). عبدالجبار: پسر خواجه احمد عبدالصمد وزیر. عبدالرحمن: یکی از پسران امیر محمد پسر سلطان محمود غزنوی. عبدالرحمن قوال: یکی از خنیاگران مشهور دوره غزنوی در درگاه امیر محمد. عبدالرزاق (پسر احمد حسن): پسر خواجه بزرگ احمد حسن که مدتی در قلعه نندنه (در پنجاب) بازداشت بود.

عبدالرزاق مستوفی: یکی از عاملان سلطان مسعود.

عبدالرزاقیان: احتمالاً منظور خانواده ابو منصور سردار معروف طوسی است.

عبدالرشید (برادر مسعود): فرزند سلطان محمود غزنوی کنیه او ابو منصور و ملقب به مجدالدوله بود و مردی شجاع و فاضل و عاقل.

عبدالسلام (رئیس بلخ): حاکم بلخ و از جمله ندمای مسعود.

عبدالعزیز بن نوح: یکی از پسران نوح بن نصر سامانی. نوح چهار پسر داشت: عبدالملک، احمد، نصر و عبدالعزیز.

عبدالغفار (بوسعد): خواجه بوسعد عبدالغفار فاخر بن شریف از دبیران دانا و معتمد سلطان مسعود بوده است.

عبدالله (بو عبدالله پارسی): خادم و ملازم خواجه احمد حسن میمندی که مدتی صاحب برید بلخ بود.

عبدالله پارسی (خطیب بخارا): کسی بود که به اتفاق رسول پسران علی تگین برای ارائه گزارش به خدمت سلطان مسعود آمدند.

عبدالله دبیر: استاد و دبیر امیرک بیهقی، بعدها خودش دبیر شد و در زمان مسعود غزنوی، صاحب برید بلخ شد.

عبدالله زبیر: عبدالله بن زبیر بن عوام قرشی اسدی، برادر مصعب و فرزند زبیر عوام که در سال ۷۳ هـ در محاصره مکه به دست حجاج بن یوسف ثقفی سردار خوئریز عبدالملک، کشته شد.

عبدالله طاهر: عبدالله بن طاهر بن الحسین، امیر خراسان و از مشهورترین والیان عصر عباسی است که مدتی ولایت شام یافت.

عبدالله قراتگین: سالار خردمند غازیان سپاه غزنوی.

عبدالملک بن نوح: (امیر ابوالفوارس) عبدالملک بن نوح بن نصر بن احمد سامانی که پس از نوح به امارت رسید.

عبدالملک طوسی: فقیهی بزرگوار و ندیمی برجسته و نیکو سخن که از طرف سلطان مسعود در مجلس ماتم عبدالجبار (فرزند خواجه بزرگ) شرکت کرد.

عبدالملک مروان: عبدالملک بن مروان حکم اموی، از خلفای مشهور اموی است (۶۵ - ۸۵ هـ) عبدالملک مستوفی: از مستوفیان عهد غزنوی

عبدالملک نقاش مهندس: از معماران و نقاشان زمان محمود و مسعود غزنوی که در ساختن کوشک کهن محمودی در غزنین همکاریهای فراوان داشت.

عبدوس: عبدالله بن محمد مشهور به عبدوس، برادرزاده حسین عبدالله سیاری است و چون حسین عبدالله به حکومت سیستان رسید حکومت بست را به برادرزاده خود سپرد.

عبویه بازرگان: بازرگانی خیر و توانگری خداشناس در غزنین بود.

عبیدالله اسفراینی: دخترزاده ابوالعباس اسفراینی.

عبیدالله زیاد: عبیدالله بن زیاد بن ظبیان البکری مردی که نزد عبدالملک بن مروان مقرب بود، مصعب بن زبیر او را کشت و سر او را برای عبدالملک فرستاد.

عتابی: کلثوم بن عمرو بن ایوب تغلبی مکنی به «ابوعمر» و معروف به عتابی کاتبی نیکونویس و شاعری خوش بیان از مردم شام بوده است (متوفی به سال ۲۲۰ هـ).

عثمان (پسر امیر محمد): یکی از پسران امیر محمد (پسر سلطان محمود).

عراقیان: مقصود ترکمانان عراقی که به سلجوقیان پیوستند

عراقی دبیر: ابوالحسن عراقی، یکی از دبیران و ملازمان سلطان مسعود غزنوی، او مردی سخت

بداخلاق و باریک‌بین بود اما در عین حال بسیار نیکوکار و هوشیار.
 عزیز پوشنجه: پوشنگی، تحصیلدار مالیات در سیستان در زمان مسعود غزنوی.
 فسجدی: ابونصر عبدالعزیز بن منصور از شاعران معاصر و مداح سلطان محمود غزنوی.
 هَضْد: (عضدالدوله) مغیث‌الدین فناخسرو ابوشجاع بن رکن‌الدوله حسن پادشاه مقتدر سلسله آل بویه. اقتدار او از سواحل دریای عمان تا شام و در حدود مصر مسلم گردید. نخستین بار در بغداد به نام او خطبه خواندند عضدالدوله امیری بود عاقل، فاضل، با سیاست و طرفدار فضلا و دانشمندان، مروج علم و معرفت، در سال ۳۷۲ ق بدرود حیات گفت و او را در جوار حرم حضرت علی بن ابی طالب (ع) به خاک سپردند.
 عَقْبَةُ کَلار: گردنه کَلار و «کَلار» شهری بوده در کوهستان مُلک طبرستان.
 علاءالدوله کاکو: ابوجعفر محمد بن دشمن زیار پسر خال سیده خاتون همسر فخرالدوله دیلمی ملقب به علاءالدوله حاکم اصفهان است و چون خال را به دیلمی «کاکویه» و به فارسی «دایی» می‌گفتند علاءالدوله «به پسر کاکو» یا «پسر کاکویه» مشهور شد.
 عَلَوی: (سید زید) نقیب علویان بود و مردی سخت دوست داشتنی و یگانه.
 عَلَوی: (سیدالعزیز) از رسولان کاردان و هوشیار سلطان مسعود.
 عَلَوی: (رسول علی تگین) مردی با قدر و منزلت و از بزرگان سمرقند. او رسول علی تگین است که در مأموریت هایش سخت موفق بود.
 علوی زینبی: رک: زینبی
 علی: (پسر خواجه احمد حسن) از پسران خواجه بزرگ احمد حسن میمندی
 علی آباد بلخ: قریه‌یی واقع در بلخ نزدیک شبورقان.
 علی آباد ری: ظاهراً قریه‌یی در راه ری به طبرستان بوده است.
 علی بن ابی سعید: رک: ذوالقلمین.
 علی بن عیسی بن ماهان: از سرداران و امرای بزرگ عهد عباسیان و از ولایة خراسان است.
 علی تگین: وی برادر طغاخان و از امرای خانیه ترکستان است که در سال ۴۲۶ هـ: درگذشت.
 علی تگینیان: وابستگان، یاران و هواداران علی تگین.
 علی دایه: علی بن عبیدالله صادق مکنی به ابوالحسن از ممدوحان منوچهری شاعر.
 علی رایض: چاکر بوسهل زوزنی که به دستور بوسهل، حسنگ وزیر را به خانه خود برد و انواع استخفافها درباره او روا داشت.
 علی عبدالجلیل: از شاگردان ابوالحسن دبیر
 علی عبدالله: سپاه سالار. رک: علی دایه

علی عیسی ماهان: رک: علی بن عیسی بن ماهان
 علی قریب: رک: حاجب علی قریب
 علی قهندزی: مردی که در کهن دژ نواحی گوزگانان به دزدی و غارتگری مشغول بود تا اینکه بایتگین (غلام بونصر مشکان) که مردی سوارکار بود توانست او را دستگیر کند.
 علی میکائیل: خواجه علی میکائیل از رجال مشهور دوره غزنوی که کاروان سالار حجاج نیز شد. عمر (پسر امیر محمد): یکی از پسران امیر محمد فرزند سلطان محمود.
 عمرو (برادر یعقوب لیث): عمر بن لیث، دومین پادشاه صفاری (جلوس ۲۶۵ هـ. ق عزل ۲۸۷ مقتول در ۲۸۹ هـ. ق) وی پس از برادر خود یعقوب به سلطنت رسید.
 حمّری: ابن عبدالعزیز عمری، از زاهدان بزرگ مکه در دوران خلافت هارون الرشید.
 عندلیب: از ملازمان و ندیمان سلطان مسعود، او در کوشک مخصوص سلطان بود
 عنصری: ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی، سرآمد سخنوران پارسی در دربار محمود و مسعود غزنوی عنصری مقدم الشعرا یا ملک الشعراء دربار غزنوی بود و صاحب ثروت سرشاری شد. وی غیر از قصایدی که در مدح سلطان و بزرگان غزنوی سروده، مثنویهای شادبهر و عین الحیاة، وامق و عذرا، خنگ بت و سرخ بت را نیز به نظم آورده که نسخه ناقصی از وامق و عذرای او چند سال قبل کشف شد. از دیوان قصاید او نیز حدود دو هزار بیت بر جای مانده است وفات او را به سال ۴۳۱ هـ نوشته‌اند.
 عیسی: مکرانی مَعْدان، عیسی مغرور، فرزند معدان والی مکران که پس از فوت پدر به جای او نشست اما سلطان مسعود از برادر عیسی یعنی بوالعسکر حمایت می‌کرد.
 عین الدوله: برادر بوری تگین، رئیس جکلیان (ترکمانان همه ترکان شرقی را جکلیان یا چکلیان می‌خواندند).

غ

غازی: آسیغتگین، حاجب سپاه سالار خراسان و از هواداران مسعود.
 غازیان: کسانی که داوطلبانه برای جنگ و جهاد با کفار حاضر می‌شدند.
 غرجستان: ناحیه‌یی در خراسان قدیم که اکنون در افغانستان است، راه هرات در مغرب و غور در مشرق و مروالروود در شمال و غزنه در جنوب آن بوده است.
 غزنه: غزنین، شهر بزرگی در اوایل هند از سوی خراسان بوده که اکنون در افغانستان واقع است. گفته‌اند هزار مدرسه داشته است.
 غور: نام ولایتی در میان خراسان قدیم نزدیک به غزنین و غرجستان.

غوروند: نام رودی که از کوه‌های نزدیک کابل سرچشمه می‌گیرد.
 غوریان: سلسله‌یی از امرای نواحی صعب غور واقع در کوهستانهای مابین هرات و غزنه و به
 ملوک «شنسبانیّه» یا «آل شنسب» مشهور بودند. آنان به دو شعبه اصلی منقسم می‌شدند:
 یکی در غور سلطنت می‌کردند و پایتخت آنان «فیروزکوه» بود و دیگری در تخارستان در
 شمال غور که پایتخت آنان «بامیان» بود.

ف

فائق: امیر فائق، فائق خاصّه، حاجب امیررضی که به همدستی با ابوعلی سیمجوری تصمیم
 گرفتند که به بخارا حمله کنند.

فاریاب: پاریاب، شهری مشهور در خراسان از توابع گوزگانان در نزدیکی بلخ.
 فخرالدوله: برادر مؤیدالدوله دیلمی که پس از او به سلطنت رسید و صاحب بن عبّاد را کماکان به
 وزارت نگاهداشت. فخرالدوله در سال ۳۸۷ هـ. درگذشت.

فرامرز پسر کاکو: رک: پسر کاکو
 فراوه: شهرکی از توابع نساء بین نساء و دهستان خوارزم. گویند آن را عبدالله بن طاهر در زمان
 خلافت مأمون بنا کرده است.
 قراه: شهری نزدیک سبزوار هرات.
 فرخار: نام شهری است در ترکستان که به داشتن زیبارویان و نیز بتخانه‌های بزرگ مشهور بوده
 است.

فرخ‌زاد: ابوشجاع فرزند مسعود غزنوی و هشتمین امیر سلسله غزنوی است که به عدل و انصاف
 شهرت داشت در ۳۴۴ به سلطنت رسید و در ۴۵۱ در ۳۴ سالگی درگذشت.

فرخی: علی بن جولوغ مکنی به ابوالحسن شاعر بزرگ قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است پدر
 فرخی، غلام امیر خلف بانو یعنی خلف بن احمد صفاری بود.

فضل: فضل بن یحیی برمکی. هارون الرشید او را به وزارت منصوب کرد و سپس در ۱۷۸ والی
 خراسان شد و تا ۱۸۷ در این سمت بود که وی و پدرش به دستور هارون زندانی شدند و
 فضل در ۱۹۳ در زندان درگذشت.

فضل ذوالریاستین: رک: ذوالریاستین

فضل ربیع: فضل بن ربیع وزیر هارون الرشید. پدر او وزیر منصور عباسی بود و خود او پس از
 برمکیان به وزارت رسید و پس از مرگ هارون، امین هم او را در وزارت باقی گذاشت. در
 عهد مأمون مخفی شد، مأمون او را بخشید و در سال ۲۰۸ هـ درگذشت.

فناخسرو: لقب عضدالدوله. رک: عضدالدوله.

فور: نام رای کنوج است که یکی از رایان و پادشاهان هند باشد و اسکندر او را کشت.

ق

قابوس: قابوس بن وشمگیر ملقب به شمس المعالی و مکنی به ابوالحسن از سلسله آل زیار در سال ۳۶۷ جلوس کرد و پس از چهار سال از امارت محروم شد و در سال ۴۲۶ هـ درگذشت.

قاسم: رک: بودلف قاسم بن عیسی

قاشان: معرب کاشان، یکی از شهرهای مشهور ایران

قاضی ابوالحسن: رک: ابوالحسن بولانی

قاضی صاعد: رک: ابوالعلاء صاعد

قاضی علی طبقانی: (شاید طایقانی منسوب به طایقان از توابع بلخ) از دانشمندان و قاضیان زمان محمود و مسعود.

قاضی منصور: مردی عالم و فاضل، دبیر و شاعر از دوستان بوسهل زوزنی که سالها نزد ارسلان خان بغراتگین پسر قدرخان زیست و پس از آن نزد سلطان ابراهیم غزنوی رفت.

قاف: کوهی است اساطیری که بعضی آن را با قفقاز از یک ریشه دانسته‌اند. بعضی کوه قفقاز و بعضی کوه البرز را قاف دانسته‌اند. «قاف» در لغت سریانی به معنی قشر است.

قای اهلن: یکی از غلامان سرایی سلطان محمود که در درگاه مسعود به مقام حاجبی رسید.

قبادیان: قسمت خاوری چغانیان معروف است به قبادیان، قریه‌یی بر یکی از شاخه‌های جیحون از اعمال بلخ و مولد شاعر مشهور ناصر خسرو علوی آنجا بود.

قتلغ تگین: حاجب بوالنصر، مقدم پیلبانان امیر مسعود در سفر هندوستان که همه پیلبانان در ریفه اطاعت او بودند و مردی با کفایت بود.

قتلغ تگین بهشتی: حاجب سلطان مسعود در ایام اقامت در هرات که به حاجب بهشتی ملقب بود.

قتلغ سبکتگینی: غلام سبکتکین که مردی محتشم و موقر و کوتوال قلعه ترمذ بود.

قدر حاجب: از حاجبان مسعود غزنوی که بعداً در صف مخالفان او قرار گرفت.

قدرخان: یوسف بن هارون بغراخان، پادشاه آل افراسیاب که در ماوراءالنهر حکومت داشت.

قرا تگین: نخستین غلام سلطان مسعود در هرات بود که قبل از رسیدن به حاجبی مقام سالاری داشت.

قراخان: قراخان یا بغراخان لقب چند پادشاه سلسله ترکان ایلک خانی (در آسیای مرکزی) است.

قرا مطه: قرا مطیان، فرقه‌یی از غلات شیعه که سبعیه نیز نامیده شده‌اند. مؤسس این فرقه شخصی

به نام حمدان اشعث بود که چون کوتاه‌قد بود و هنگام راه رفتن پاهای خود را نزدیک به هم می‌گذاشت او را «قرمط» خواندند و نام این فرقه نیز منسوب به او «قرمطی» گشت (قرمطه در لغت به معنی ریز بودن خط و نزدیکی کلمات و خطوط به یکدیگر است).

قریش: نام قبیله مشهور حجاز. پدر این قبیله نضر بن کنانه است. این قبیله را قریش نامند از آن جهت که گرد حرم فراهم آمده‌اند. و گفته‌اند قریش از «تقرش» است که به معنی اجتماع است زیرا قُصی بن کلاب آنان را گرد آورده و نیز گفته‌اند «تقرش» به معنی تجارت و بازرگانی است که این قبیله بدان اشتغال داشتند.

قزل: قزل و بوقه و کوکتاش نام سران قبایل ترکمان است.

قزلیان: ترکمانان طایفه قزل

قُصدار: قُصدار، نام ناحیه‌یی مشهور نزدیک غزنه که جزو کشور هندوستان است قُصدار را جزو ایالت سند و همچنین بلوچستان نیز شمرده‌اند.

قُلباق: ترکی از مقدمان لشکر محمود.

قلعت امیری: قلعه سلطان در نزدیک نیشابور، بر راه بُست کوشک سلطان و دولت

قلعت تگیناباد: رک: تگیناباد و قلعت کوهتیز

قلعت دروته: درونه، محل مرگ طغرل کافر نعمت، شاید در نزدیکی قلعه سگاوند در راه بلخ و بامیان بوده است.

قلعت دیدی‌رو: قلعه‌یی در حوالی غزنین بوده است که آثاری از آن باقی نمانده است.

قلعت دیری: شاید در شمال غرب غزنه بوده است.

قلعت سکاوند: سکاوند شهرکی واقع در بامیان بوده است و این قلعت در درون شهرک سکاوند واقع بوده است.

قلعت غزنین: قلعه سلطانی، ارگ دولتی مخصوص خاندان غزنوی در غزنین.

قلعت کالنجور: «کالنجور» مرکب از دو کلمه هندی است که «کالن» به معنی سیاه و «جور» (معرب کر) به معنی قلعه که معنی این نام «سیاه‌قلعه» می‌شود و در قسمت شمالی لاهور و در جنوب کشمیر بوده است.

قلعت گُرک: این قلعه در جبال هرات قرار داشته است حاجب بزرگ علی در اینجا محبوس شد و درگذشت.

قلعت کوهتیز: این قلعه در تگیناباد واقع شده بود که امیر محمد را در آنجا محبوس ساخته بودند.

قلعت گردیز: قلعه مستحکمی در گردیز بود و گردیز ولایتی میان غزنه و هند بوده است.

قلعت گیری: نام این قلعه که بارها در تاریخ بیهقی و با تلفظ‌های گوناگون نظیر: گیری کسری و

نظایر آن آمده است در ماورای اتک و دریای سند در جایی واقع بود که آغاز حدود پنجاب و ثغور موجوده پشاور باشد.

قلعت میکالی: این قلعه در روستای بُست (غیر از بُست مشهور) از نواحی نیشابور است.
قلعت نای: نام قلعه‌یی که مسعود سعد در آن زندانی بود. در شمال غرب غزنه جایی به نام نی قلعه موجود است که شاید محل قلعه نای باشد.

قلعت نندنه: این قلعه در پنجاب بوده است که کوه جود هم در آنجا است.
قلعت هانسی: قلعه‌یی منیع و مهم که اکنون هم بهمین نام در شمال غربی دهلی برجای مانده است.

قلعة العذرا: رک: قلعت هانسی

قلعة برکژ: در حدود «پرشور» واقع بوده است.

قلعة دندانقان: در دو منزلی باختری مرو سر راه سرخس شهرکی بوده به همین نام که قلعه درون شهرک بود

قلعة مندککور: مندککور (یا مندکور) قصبه لاهور از نواحی هند در سمت غزنه که این قلعه در درون آن قرار گرفته بود.

قلعة مندیش: «مندیش» یکی از مشهورترین بلاد غور است که در تاریخ دوره غزنوی و غوری شهرتی دارد و قلعه‌یی بدین نام در غور مشهور بوده است.

قلعة میکالی: گویا این قلعه در روستای بُست (کاشمر) واقع بوده است.

قلعة نغز: قلعه مشهور و مستحکمی بوده است از آثار کوشانیان در مجاری دریای کورم و توجی که به نام نغز یا نغزکوت خوانده می شد.

قنسرین: شهری قدیمی در شمال سوریه.

قونش: رک: تونش.

قهبستان: ولایتی در جنوب خراسان شامل: قائن - تون - گناباد - طیس العناب - قهبستان - طیس التمر - ترشیز است. قهبستان معرب قهبستان مخفف قوهستان است.

قهندز: کهن دژ (قلعه باستانی) در چند شهر، کهن دژ (قهندز) وجود داشته است از جمله: بخارا، بلخ، گوزگانان، نیشابور، سمرقند، مرو.

ک

کابل: شهر مهم و پایتخت افغانستان که از بلاد قدیمی دنیاست و به لقب های دارالملک و دارالسلطنه موسوم شده است.

کاشغر: شهری از ترکستان منسوب به خوبان و خوش صورتان مابین توران و ترکستان چین
 کافور معمّری: خادم مورد اعتماد سلطان محمود که او را با همراه عبدالجبار برای آوردن دختر
 امیر گرگان از نیشابور به آنجا فرستادند.
 کالف: قلعه‌ی استوار به کنار جیحون بوده است.
 کتاب مقامات: مقامات محمودی، کتابی که بیهقی در تاریخ دوران سلطان محمود غزنوی نوشته
 بود و متأسفانه بر جای نمانده است.
 کتاب تاجی: در اخبار دیلمیان تألیف ابواسحاق ابراهیم بن هلال معروف به «صابی». در گذشته به
 سال ۳۸۴ هـ می‌باشد.
 کتور: نام جایی در هندوستان، نزدیک اندراب و جبال سیاه‌پوشان.
 کثیر: رک: ابوالقاسم کثیر.
 کجات: کجات و جقراق و خفجاق نام سه طایفه از طوایف ترک.
 کجاتان: افراد قبیله کجات طایفه‌ی از طوایف ترک.
 کجاجیان: روستایی از نواحی بلخ.
 کجور: اسم ولایتی از تبرستان که شهر رویان قدیم بوده است، یکی از نواحی سه‌گانه منطقه
 تنکابن و منطقه فعلی بخش مرکزی شهرستان نوشهر.
 کروان: کروان شهری است بر سرحد گوزگانان.
 کشمیر: ایالتی در شبه جزیره هند در دامنه کوه‌های هیمالیا که نهر سند آن را مشروب می‌سازد.
 ایالت کشمیر که به نام «جامو و کشمیر» شهرت دارد دارای ۸۶ هزار کیلومتر مربع وسعت
 است.
 کعب اخبار: کعب بن ماتع الحبر مکنی به ابواسحاق تابعی از یهودیان حمیر که به زمان عمر
 اسلام آورد و او را کعب الحبر نیز می‌نامند.
 کمنج: در اصل «کمنجث» از روستاهای چغانیان.
 کمیجیان: مردمانی بوده‌اند در حدود ماوراءالنهر و ختلان و چغانیان که دلاور و جنگی و
 دزدپیشه بوده‌اند.
 کنجینه؟: شاید جایی در حوالی چغانیان و ماوراءالنهر و ختلان بوده است.
 کوشک در عبدالاعلی: یکی از باغهای سلطنتی نزدیک بلخ.
 کوشک دشت لگان: قصری که در دشتی به نام دشت لگان نزدیک پست واقع بوده است.
 کوشکی دولت: این کاخ در افغان شال (محلّی در غزنین) قرار داشته و از مجموعه کاخهای
 سلاطین غزنوی در غزنین به شمار می‌رفته است.

کوشک سپید: از کاخهای دربار غزنوی در محل افغان شال غزنین
کوشک عدنانی: رک: باغ عدنانی.

کوشک کهن محمودی: از مجموعه کاخهای سلطان محمود غزنوی در افغان شال غزنین.
کوشک مسعودی: قصر سلطان مسعود غزنوی که نقشه و هندسه آنرا خود مسعود طراح کرده بود.

کوکتاش: از سرداران ترکمانان که در غارتگری بلاد و نواحی مشهور بودند.
کوه بلخان: رک: بلخان کوه.

کوهتیز: قلعه کوهتیز، به همین نام کوهتیز جایی اکنون برکنار راست ارغنداب در حدود ۱۵
کیلومتری غرب شهر قندهار وجود دارد.
کوی دیلمان: یکی از محلهای غزنین.

کوی سبذباغان: (کوی زنبیل باغان) محل فرود سلیمانی رسول القائم بالله که نزد سلطان مسعود
آمده بود در شبورقان، شهری نزدیک بلخ.

کوی سیمگران: محله نقره کاران در مرکز شهر بلخ.

کوی عبّاد: یکی از محلات بلخ که احتمالاً نزدیک بازار عاشقان بوده است.

کوی عبدالاعلی: کوشک عبدالاعلی، رک: کوشک در عبدالاعلی

کوی هلاء: محله‌یی در شهر بلخ بوده است از کویهای معروف بلخ.

کیری: گیری، از کویهای معروف بلخ.

کیکانان: ولایتی در سند به جانب خراسان بوده است.

ک

گذر خواره: جایی در حدود خوارزم.

گردیز: نام قصبه و قلعه‌یی از غزنین در یک منزلی مشرق آن بین غزنه و هند
گرگانج: دارالملک ولایت خوارزم و به «اورگنج» شهرت داشته است.

گنج روستا: گنج روستاق، ناحیه‌یی میان بادغیس و مروالزود.

گوزگانان: جوزجانان، ناحیه‌یی از خراسان یا نعمت بسیار، مشرق آن حدود بلخ و تخارستان تا به
حدود بامیان و جنوب وی آخر حدود غور و حدّ بُست و مغرب آن حدود غرجستان و
قصبه بشین تا به حدود مرو، و شمال آن حدود جیحون بوده است.

گوهر: گوهر خاتون، دختر سلطان مسعود و زوجه داوود (ولیعهد و پادشاه آذربایجان و اران و
ارمن از طرف سلطان مسعود که تبریز را پایتخت خود قرار داد) بعدها این دختر مطلقه شد و

مسعود او را به برادرزاده خود احمد بن محمد داد.
 گوهر آیین: خزینه دار، از نزدیکان امیر مسعود.
 گوهر آگین: گوهر آگین دیلمی؟ پدر شهریوش که این پسر بعدها علیه پدرش کرد و قزوین را به تصرف و حکومت خود درآورد.
 گوهر داس: خزانه دار تاش فراش (حاجب سلطان مسعود غزنوی) که به همراهی چند سالار و عده‌یی دیگر از طرف تاش فراش به جنگ پسر گوهر آگین شهریوش رفتند و به اتفاق لشکریان و خیلی از ترکمانان او را شکست دادند.
 گیل: به قوم ساکن گیلان گفته می‌شود.

ل

لاهور: نام شهری در هندوستان (پاکستان)، کرسی پنجاب اقامتگاه قدیم سلاطین مغول بوده است.
 لشکرستان دیلم: از اعیان و مقدمان بوعلی در طوس.
 لطایف الحیل الکفاة: نام کتابی بوده است که مؤلف آن شناخته نیست.
 لوهور: رک: لاهور.
 لهور: رک: لاهور.
 لیشی شاعر: (لبیبی) از شعرای معروف اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم ه است که مسعود سعد او را استاد و سیدالشعراء خوانده است و به دریاقت شعری از او مباحث کرده است.

م

مارآباد: دهی در سمت شرقی هرات که امروز «مروه» می‌نامند.
 ماریکله: ریاط ماریکله که سلطان مسعود غزنوی را در آنجا مأخوذ داشتند و بین «راولپندی» و «حسن ابدال» واقع است.
 مأمون بن مأمون: مکنی به ابوالعباس، بعد از وفات برادر خود علی بن مأمون بن محمد به حکمرانی خوارزم رسید، یکی از ملوک هنرپرور و فضیلت‌دوست بود و چون بنا به درخواست سلطان محمود غزنوی، خطبه به نام وی کرد امرا و اعیان خوارزم وی را به سال ۴۰۷ بکشتند.

مانک علی میمون: مردی بسیار مال از کدخدایان غزنین بود. مانک به معنی ماه است.
 ماوراءالنهر: منطقه ماوراء جیحون در خراسان قدیم. قسمت شرقی آن را بلاد هیاطله می‌گفتند و

در زمان اسلام، ماوراءالنهر خواندند و قسمت غربی آن عبارتست از خراسان و خوارزم مردم ماوراءالنهر تا زمان ابوعلی سینا به زبان فارسی تکلم می‌کردند.

متنبی: احمد بن حسین جعفی کوفی (کندی) شاعر مشهور عرب (متولد ۳۰۳ مقتول ۳۵۴ هـ) وی در خدمت عضدالدوله دیلمی بسر برده است.

مجدالدوله: ابوطالب رستم، چهارمین حاکم از دیالمه ری و اصفهان و همدان. سلطان محمود او را خلع کرد. در ۳۸۷ به حکومت رسید و تا ۴۲۰ در ری امارت داشت.

محتاج: امیرحرس از حکام چغانیان (آل محتاج) که پس از اسلام در چغانیان حکومت کرده‌اند.

محسن: پسر «شبی» (کدخدا و معتمد علی قریب در غزنین).

محسن: سرهنگ، پسر علی قریب (حاجب بزرگ).

محمد: (پسر حاجب طغان) از اعیان و مقدمان بوعلی سیمجور در طوس.

محمد: (پسر عمرولیث) لقب فتی العسکر (جوانمرد لشکر) داشت او مدتی از جانب پدر خلیفه خراسان بود.

محمد: از سرداران و سرهنگان مشهور غزنوی در رکاب امیر مجدود به هندوستان رفت.

محمد: (فقیه) یکی از شاگردان ابوحنیفه.

محمد اعرابی: محمد بن ابراهیم الطائی از سالاران معروف محمود و سرکرده عده‌یی از بدویان خراسان بود.

محمد ایوب: یکی از بزرگان و محتشمان زمان سلطان مسعود.

محمد بشنودی: از مطربان و بریط نوازان مشهور دربار مسعود غزنوی که استاد موسیقی بود.

محمد بن طاهر بن عبدالله: آخرین فرمانروای خاندان امرای طاهری (۲۴۸-۲۵۹) او زمانی امیر خراسان بود. پس از شکست یعقوب مجدداً در سال ۲۷۲ به ولایت خراسان منصوب شد.

محمد بن علی بن مأمون: برادرزاده ابوالعباس بن مأمون (مقتول به سال ۴۰۷) که در ۱۷ سالگی او را به جای عمویش نشانند.

محمد بن محمد سلیمانی: رسول القائم بامرالله که به رسالت به درگاه سلطان مسعود آمد.

محمد زبیده: محمد امین، فرزند بزرگتر هارون الرشید که از ۱۹۳ تا ۱۹۸ خلافت کرد.

محمد شارتگین: از بزرگان و اعیان و مقدمان بوعلی سیمجور.

محمد طاهر: رک: محمد بن طاهر

محمد اعرابی: رک: محمد اعرابی

محمد منصور مشکان: از ندیمان امیرسعید (فرزند سلطان مسعود).

محمود: سلطان محمود رک: سلطان ماضی.

محمود بیگ: کذخدای علی تگین.

محمود حاجب: مهتر و رئیس حاجبان بوالحسن سیمجور که دبیری خوش خط و دوست گرانقدر ابوالفضل بیهقی است.

محمود قاضی: برادر قاضی قضات ابوسلیمان داوود بن یونس که از بزرگان غزنین بوده است. محمود طاهر: فرزند مردی محتشم از خاندان سلطان محمود که در درگاه محمود صاحب اختیار بود.

محمودک: (کذخدای نوشتگین) محمودک دبیر.

محمود وراق: مورخ معاصر سلطان محمود و از شاعران معروف هرات که به قول بیهقی تاریخی چند هزار ساله نوشته بود تا سال ۴۰۹ هجری و بیهقی تاریخ خود را از این زمان به بعد آغاز می‌کند که مکمل تاریخ محمود وراق باشد اما متأسفانه تاریخ محمود وراق و قسمت عمده تاریخ بیهقی از میان رفته است.

مختار بوسعد: (قاضی) از قاضیان مورداعتماد سلطان مسعود غزنوی.

مختصر صاعدی: نام کتابی از قاضی ابوالعلاء صاعد که معلم مسعود و محمد، فرزندان سلطان محمود بوده است.

مدینة السلام: لقبی که منصور خلیفه عباسی به شهر بغداد داده است.

مردآویز: مردآویج ابن زیار مکنی به ابوالحجاج مؤسس سلسله امیران زیاری است که از ۳۱۶ تا ۴۳۵ ه. ق در ایران شمالی و مرکزی و جنوبی امارت داشته‌اند.

مرمناره؟ این نام که در هیچ کتاب جغرافیایی دیده نشده به احتمال دکتر فیاض شاید «مرلتان» بوده است.

مروالرود: شهری بزرگ در قرن چهارم که بعداً ویران و مرو کوچک خوانده شده است.

مسعدی: رک: بومحمد مسعدی.

مسعود: فاضلی از خاندان قاضی منصور.

مسعود رخودی: مردی که دو بار رئیس ستاد لشکر غزنویان «مودود و فرخ» گردید و آثار شایانی از خود نمایان کرد.

مسعود شاعر: مسعود رازی که تخلّصش مسعودی (منسوب به سلطان مسعود غزنوی) بود.

مسعود لیث: مسعود محمد لیث دبیر، مردی خردمند و هوشیار که مورد توجه امیر مسعود بود.

مسعودیان: هواداران سلطان مسعود غزنوی.

مشاهیر خوارزم؟ ظاهراً منظور «مسامره خوارزم» یکی از کتب ابوریحان بیرونی است.

مُصعب: ابن زبیر از مردان نامی اسلام و دست راست برادرش عبدالله زبیر که حجاز و عراق را به

- زیر سلطه برادر درآورد و مختار ثقفی را شکست داد و کشت در جنگ دوم با سپاه عبدالملک کشته شد و سرش را برای عبدالملک بردند (به سال ۷۱ هـ).
- مطوعی: رک: حاکم بونصر مطوعی.
- مظفر: (رئیس غزنین) پسر خواجه علی میکائیل که به ریاست غزنین رسید در سال ۴۲۷ هـ درگذشت.
- مظفر بخرد: بزرگترین پسر بوالقاسم علی نوکی. مظفر در روزگار مسعود و محمود امر مشرفی غلامان سرایی داشت و کارپردازان آشپزخانه سلطنتی و حجره داران نزد اومی آمدند و او مشکلاتشان را گزارش می کرد.
- مظفر حاکم: از ندیمان سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی.
- مظفر طاهر: عامل پوشنگ و صاحب دیوان خراسان.
- مظفر علی میکائیل: رک: مظفر (رئیس غزنین).
- مظفر قایتی: دبیر و شاعر عربی زبان که اشعاری در مرثیه متنبی سروده است.
- مظفر ندیم: رک: مظفر حاکم.
- معاذیان؟: دکتر قیاض در حاشیه تاریخ بیهقی معاذیان را همان صفاریان شمرده ولی در باب الانساب در ذیل معاذی نوشته شده: خاندان بزرگی است در مرو و آن منسوب است به معاذ.
- معتصم: ابواسحاق محمد ملقب به المعتصم بالله هشتمین خلیفه عباسی.
- معتضد: احمد بن طلحه (الموفق بالله) بن جعفر (المتوکل بالله) مکنی به ابوالعباس شانزدهمین خلیفه عباسی.
- معتد: احمد بن متوکل علی الله ملقب به المعتد علی الله مکنی به ابوالقاسم پانزدهمین خلیفه عباسی است که پایتخت را از سامره به بغداد انتقال داد.
- معدان: حاکم مکران در زمان سلطان محمود غزنوی.
- معدل دار؟ معدل وار؟: شخصی که در زمان سلطان محمود حاکم هرات بود و مورد مجازات واقع شد.
- معروفی بلخی: ابو عبدالله محمد بن حسن معروفی بلخی از شاعران همد سامانی در نیمه اول قرن چهارم هجری.
- معزالدوله: احمد بن بویه، مکنی به ابوالحسن، برادر کوچکتر عمادالدوله و رکن الدوله دیلمی لقب معزالدوله را المستکفی خلیفه عباسی به او داد. خلیفه بعدی المطیع لله به کلی تحت اراده معزالدوله بود بطوری که امیر دیلمی به او اجازه نداد حتی برای خود وزیر انتخاب کند